

نقد دینی - فلسفی بر مؤلفه «شادی» در معنویت‌های نوظهور

دکتر محمدتقی فتالی *

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۹/۲۷

چکیده

یکی از مفاهیمی که توسط جریان‌های معنوی با عنوان لامائیسیم و توسط دالایی‌ها مطرح شده، مفهوم شادی و شادمانه زیستن است. دالایی‌ها، همانند برخی دیگر از جریان‌های نوظهور معنوی، هدف زندگی را شادزیستن معرفی می‌کند. مقاله حاضر، ضمن بررسی واژه‌هایی نظیر فرح، سرور و نشاط از نظر قرآن و صحیفه سجادیه، به این نتیجه منتهی می‌شود که اسلام و پیشوایان آن طرفدار اندوه و مخالف شادی نیستند. شادی یکی از ویژگی‌های طبیعی انسان است که خدادادی می‌باشد و در قرآن، روایات و صحیفه سجادیه نیز ویژگی‌هایی برای شادی بیان شده است. نکته مهم این‌که در اسلام، فقط جهت خاصی برای شادی و شادمانه زیستن در نظر گرفته شده است.

واژگان کلیدی

سرور، غم، نشاط، اسلام، دالایی‌ها

مقدمه

امروزه در کشور خود، ایران اسلامی، با نفوذ معنویت‌های نوظهور مواجه هستیم. هر یک از معنویت‌های نوپیدا، مرکز ثقلی داشته، نسبت به یکی از حالات، احساسات و پدیده‌های درونی، حساسیتی از خود بروز می‌دهد؛ مثلاً یوگا مدعی است که برای انسان آرامش به ارمغان می‌آورد؛ آیین اشو، ادعای عشق و عشق‌ورزی برای انسان دارد. یکی از مفاهیم و واژه‌های زیبا که توسط یکی از رهبران بوداییان جهان مطرح شد، شادی، نشاط و فرحناک بودن است. امروزه از یک‌سو، شادی نیاز بشر خسته از تمدن ماشینی است؛ و از سوی دیگر، شادی مفهومی است اساسی که در آیین بودا به صورت جدی مطرح است. دلایلی لاما، این واژه زیبا را با روایتی جدید و بیان‌هایی زیبا به صحنه آورد. او که رهبر بوداییان تبت است، بر اساس آموزه‌ها و تعالیم معنوی بودا، مفهوم شادمانه زیستن و باشگاه خنده را به عنوان امری معنوی که حتماً می‌تواند هدف زندگی باشد، پیش روی بشریت قرار داد.

۱. «شادی» از منظر معنویت‌های نوظهور

با مطالعه کتاب‌ها و متن سخنرانی‌های دلایی لاما، به راحتی می‌توان نظر او را در باب هدف زندگی انسان شناخت. او، در ابتدای هر کتاب یا آغاز هر سخنرانی، به این مطلب اشاره کرده و محور کار خود را بر اساس آن، یعنی هدف زندگی، قرار می‌دهد. از این روست که دکتر هوارد. سی. کاتلر، اصل پیام او را از میان سخنانش این گونه استخراج کرده است:

«به اعتقاد من، مهم‌ترین هدف زندگی ما رسیدن به شادی است. چه انسان معتقد به اصول مذهبی باشد، چه نباشد و هر مذهبی که داشته باشد، همه ما در جست‌وجوی رسیدن به چیز بهتری در زندگیمان هستیم. بنابراین من فکر می‌کنم حرکت و فعالیت ما، به سوی دست یافتن به شادی است.» (دلایی لاما، ۱۳۸۲-الف، ص ۲۱)

دلایی لاما، در کتاب‌های دیگر خود نیز این مطلب را به گونه‌های مختلفی بیان کرده است. به نظر او، هر انسانی، در کنار احساس فطری نسبت به خود، آرزوی خوشبختی و غلبه بر رنج نیز دارد و این امر، محدود به نوع بشر نیست. از نظر یک بودایی، حتی کوچک‌ترین حشره این حس را دارد که مطابق با ظرفیت وجودی خود، سعی می‌کند به شادمانی برسد و از شرایط ناخوش‌آیند دوری کند (دلایی لاما، ۱۳۸۴-الف، ص ۴-۵).

دلایلی لاما، مهم‌ترین هدف زندگی را شادمانی می‌داند و معتقد است این مقصود، هیچ ارتباطی با سواد، مال، ملیت، نژاد، شأن اجتماعی و ایدئولوژی ندارد؛ و در هر موقعیتی، مقصود از زندگی، شاد بودن است؛ زیرا ایده تندرستی و شادابی و رفاه و خوشبختی بر صحیفه باطن انسان ترسیم شده است (دلایلی لاما، ۱۳۸۲- ب، صص ۱۳ و ۳۶).

در کتاب «هنر شادزیستن» - که دکتر هوارد، سی. کاتلر سعی دارد آموزه‌های اصلی دلایلی لاما را به شکلی امروزی، در کنار مطالب روانکاوی، و به همراه مقایسه با مطالعات جدید به دست دهد- چند بار جملاتی از دلایلی لاما نقل می‌شود که به صراحت، هدف زندگی را شاد بودن دانسته است (دلایلی لاما، ۱۳۸۲- الف، صص ۲۱، ۲۴، ۴۵، ۷۳، ۱۰۲، ۱۶۱ و ۳۰۵). از این جالب‌تر، کتاب «زندگی در راهی بهتر» است که در واقع، متن سخنرانی‌های دلایلی لاما در جمع بوداییان و علاقه‌مندان به آیین بودیسم در هندوستان است. این کتاب، مشتمل بر شش سخنرانی از دلایلی لاما است که با پیش‌گفتاری از لاما توبتن زوپا رین پوچه، اثری ممتاز برای شناخت افکار دلایلی لاما به شمار می‌آید. تمامی سخنرانی‌های او، گرد محور هدف زندگی است. او پنج سخنرانی خود را با ذکر هدف زندگی که رسیدن به شادی و پرهیز از درد و رنج است، شروع کرده و در سخنرانی سوم نیز پس از بیان مطالب مقدماتی، هدف زندگی انسان را بررسی کرده است (دلایلی لاما، ۱۳۸۱، صص ۲۶، ۵۱، ۶۰، ۶۱، ۸۲، ۸۵، ۱۰۳، ۱۲۷ و ۱۵۷). البته دلایلی لاما، شادی را بر یک گونه نمی‌داند و برای آن، مراتبی قائل است. او می‌گوید:

«آرمان ما رسیدن به خوشبختی است که باز هم به انگیزه‌های خودش بستگی دارد. خوشبختی می‌تواند گذرا یا همیشگی باشد. خوشبختی همیشگی بهای بیشتری دارد. از زمانی که زاده می‌شویم، حق خوشبخت بودن را پیدا می‌کنیم و نیک‌بختی پایدار می‌بایست از درون خودمان برخیزد. کسی نمی‌تواند آن را به ما ببخشد و هیچ عامل بیرونی‌ای نمی‌تواند مسئول آن باشد.» (دلایلی لاما، ۱۳۸۱، صص ۶۰-۶۱)

نکته مهم این‌که دلایلی لاما، این مطلب مهم را - که در جهان معاصر، طرفداران بسیاری نیز دارد- از دل مکتبی کهن و باستانی، یعنی آیین بودا، استخراج کرده و این، نشان دهنده هنرمندی اوست. وی می‌گوید:

«از این روست که بودا، سومین «راستی شریف» را آموزش داده و گفت که رنج با رسیدن به نیروانه، یا حالت نیک‌بختی سرشار از سرور به پایان می‌رسد. او،

همچنین از راهی سخن گفت که با پیمودن آن می‌توان حالت باز ایستادن رنج را هویدا ساخت؛ راهی که همان راه راستین است. «راستی‌های چهارگانه شریف» همانا بررسی نیک‌بختی و رنج و انگیزه‌های آن‌ها هستند. هدف زندگی ما، رسیدن به نیک‌بختی است.» (دالایی لاما، ۱۳۸۱، ص ۶۱)

این کلام او، به خوبی برداشت جدید دالایی لاما را نشان می‌دهد که چگونه از میان مطالبی کهن، می‌توان در راستای نیازهای انسان جدید، موضوعاتی مناسب مردم امروز را برداشت کرد و به دست داد. بنابراین به نظر می‌رسد این‌که دالایی لاما هدف نهایی زندگی را شادزیستن قرار داده، تنها برای ساده کردن مطلب بوده است. به بیان دیگر، او خواسته است موضوع را در سطح عامه مخاطبان مطرح کند؛ زیرا هدف نهایی زندگی انسان در بودیسم، رسیدن به نیروانه است. او، پس از این‌که تمام ادیان را در رساندن نوع بشر به آرامش متحد و موافق می‌داند، در بیان هدف زندگی می‌گوید:

«هدف نهایی، رسیدن به «موکشا» یا آزادی است. موکشا حالتی ذهنی است که در آن، همه احساسات آلوده به ذهنیات خشن‌تر، از همه رو پاک‌سازی شده‌اند. موکشا با نیروانه ویژگی‌ایی ذهنی است.» (دالایی لاما، ۱۳۸۱، ص ۸۲)

او، سپس این حالت را بودا شدن می‌داند:

«هدف ما که بودا شدن است، به معنای از میان بردن همه آرایش‌های منفی ذهن از جمله گرایش‌ها یا آثاری است که «تیرگی‌های فراروی راه بودا شدن» خوانده شده‌اند.» (دالایی لاما، ۱۳۸۱، ص ۸۵)

می‌بینیم که اگر او بخواهد بر اساس اصل بودیسم سخن بگوید، مطالب قدری دور از ذهن می‌شود و رسیدن به آن، برای بشر امروزی دور از واقعیت خواهد بود. لذا دالایی لاما به ساده‌سازی بودیسم دست یازیده و هدف نهایی آن، یعنی آزادی مطلق و رها شدن از هر تعین وجودی (نیروانه) را به شادی تقلیل داده تا برای انسان معاصر، ملموس‌تر و دست‌یافتنی‌تر شود. هر چند برای این هدف نیز مراتبی در نظر گرفته، معتقد است شادی گذرا، در مدّ نظر او نیست.

۲. «شادی» از نظر قرآن و صحیفه سجاده

از نظر دالایی لاما، زندگی تنها یک هدف نهایی دارد و آن شادی است. او معتقد است مهم‌ترین هدف زیستن، شاد بودن و شادمانه زیستن است. معیار یک زندگی خوب از نظر

او، زندگی همراه با شادی و خوشبختی است. اما اسلام و قرآن، دیدگاهی متفاوت دارد. در قرآن کریم، به آیاتی برمی‌خوریم که با وضوح هر چه تمام‌تر، هدف آفرینش انسان را بیان می‌کنند. انسان به دنیا آمده است تا «بندگی خدا» کند و این، غایت آفرینش انسان و هدف زیستن اوست.

یکی از آیاتی که این مضمون را به روشنی بیان کرده، آیه‌ای است که به خلقت پری و آدمی اشاره می‌کند و هدف آن را چنین بیان می‌کند: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا پرستش کنند» (ذاریات/ ۵۶). در این آیه، نکاتی به چشم می‌آید؛ اولاً جن بر انسان مقدم شده و علت آن است که خلقت جن، نسبت به انسان مقدم است؛ چنان که در آیه دیگری فرمود: «وَالْجَنَّ خَلَقْنَا مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ؛ و طایفه جنیان را پیشتر از آتش گدازنده خلق کردیم» (حجر/ ۲۷). ثانیاً آیه مذکور درصدد بیان هدف آفرینش است؛ خداوند انسان را آفرید و این آفرینش، غرض و هدفی دارد. او، هدف خویش را از پدید آوردن انسان‌ها در این آیه بیان کرده و آن، عبادت و بندگی انسان نسبت به خداست. نکته گفتنی این که این هدف، نفعی برای خالق ندارد؛ بلکه تمامی منافع آن مربوط به مخلوقی به نام انسان و جن است؛ زیرا خداوند کامل مطلق است و بی‌نیازی از صفات اوست. اگر خدا انسان را آفرید و برای حیات او هدفی مقرر نمود، این هدف و غرض تأمین کننده نیازهای انسان است نه خدا. خداوند انسان را نیافرید تا خودش کامل شود، بلکه آدمی را پدید آورد تا انسان به کمالی دست یابد. به عبارت دیگر، هدف مذکور در آیه، هدف فاعل نیست بلکه هدف فعل است و این غرض، نفعی برای خالق ندارد، بلکه کمالی برای مخلوق محسوب می‌شود. خدا خواست رحمتش فراگیر شود؛ و خدا خواست حبّ و لطف و عفوش سرازیر شود؛ لذا مخلوقات و در رأس آن‌ها انسان را آفرید تا از این دریای بی‌کران لطف و رحمت بهره گیرد. خود او نیز راه وصول به این لطف بی‌حدّ و پایان را بیان نمود و آن تنها یک چیز است: «بندگی».

بنابراین انسان در این جهان پا نگذاشت تا زندگی کند، بلکه آمده است تا بندگی کند؛ او باید در سایه‌سار بندگی خدا، حیاتی بهشتی روی زمین برای خود بسازد؛ لذا کسی که در این جهان به دنبال زندگی است، او نه بندگی کرده و نه زندگی، بلکه تنها مردگی نصیب او خواهد شد؛ ولی کسی که به دنبال بندگی است، او هم بنده خداست و هم حقیقتاً «زندگی» کرده است.

خداوند، انسان را آفرید تا رحمت خویش را فراگیر سازد: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ؛ ملل دنیا با هم در اختلاف خواهند بود مگر آن کس که خدا او را رحمت کند و برای همین آفریده شدند» (هود/ ۱۱۸-۱۱۹). گفتنی این که تعبیر «لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» که اشاره به علت و غایت دارد، به رحمت ارجاع دارد نه به اختلاف (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۲۸۶)؛ بدین معنا که خداوند می‌فرماید: من انسان‌ها را آفریدم تا به آن‌ها رحمت رسانم، اما خودشان به اختلاف با یکدیگر می‌پردازند و به همین دلیل از رحمت من دور می‌شوند؛ لذا راه دستیابی به رحمت بی‌کران حق، کاستن از اختلاف‌ها و رفتن به سوی وحدت و انسجام است.

حقیقت عبادت آن است که انسان به ضعف‌ها، کاستی‌ها، نداشته‌ها و در یک کلام، فقر و ذلت خویش پی برد. اگر انسان به مقام فقر حقیقی خویش واقف شد و به این حقیقت «معرفت» یافت، او یک‌سره از تمامی اسباب منقطع شده و دل‌داده خدا می‌گردد. با توجه به همین نکته است که برخی از احادیث، «عبادت» مذکور در آیه را به معنای «معرفت» دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱۸، ص ۲۹۰).

غایت خلقت، قرب به خداست؛ و قرب، استغراق وجود سالک در دریای بی‌کران رحمت الهی است تا جایی که سالک، قرب خود را نبیند و در حق فانی گردد. عارفی گفته است:

«قرب، نزدیکی بود به طاعت و متّصف شدن اندر دوام اوقات به عبادت وی؛ و قرب بنده نبود به حق مگر به بعدش ز خلق، و این از صفات دل‌ها بود.»

(قشیری، ۱۳۷۴، ص ۲۸۵)

قرب دو گونه است؛ قرب خدا به انسان و قرب انسان به خدا. گاه سخن از نزدیکی خدا به انسان‌هاست و زمانی سخن از تقرب یافتن بندگان به خدا. قرب اول علت قرب دوم است؛ از آن‌جا که خدا به آدمیان نزدیک است، انسان می‌تواند به او تقرّب یافته، نزدیک و نزدیک‌تر شود. قرب خدا به بندگان، گویا با مراتبی بیان شده است؛ گاهی خدا می‌فرماید: از حاضران در کنار محتضر، به او نزدیک‌تر است: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ؛ ما از شما به او نزدیک‌تریم، اما شما نمی‌بینید» (واقعه/ ۸۵)؛ گاهی خدای سبحان خودش را از شریان حیات به انسان نزدیک‌تر می‌داند: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم» (ق/ ۱۶)؛ گاهی قرب خویش به بندگان را

کامل تر کرده، میان خود و بنده‌اش پیامبر (ص) را هم در نظر نمی‌گیرد: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ؛ هر گاه بندگان من درباره‌ی من از تو سؤال کردند، من نزدیکم» (بقره/ ۱۸۶). مشاهده می‌شود که در آیه، واسطه‌ی میان خدا و بندگان حذف شده و فرموده است: هر گاه بندگان من درباره‌ی من از تو سؤال کردند، من نزدیکم؛ در حالی که می‌توانست بگوید: به آن‌ها بگو که من نزدیکم. در رابطه‌ی میان خدا و بنده‌اش، حتی پیامبر (ص) را هم در نظر نگرفته است.

مرحله‌ی دیگر قرب خدا به بندگان این است که گاهی قرب و نزدیکی خویش به انسان را به اوج می‌رساند و به آدمی می‌گوید: من میان تو و تو ایستاده‌ام: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ؛ و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حائل است» (انفال/ ۲۴). در این آیه، لطیفه‌ای وجود دارد؛ با توجه به این که اولاً «قلب» به معنای حقیقت انسان است؛ و ثانیاً آیه در مقام توجه به شدت قرب خدا به انسان است، آیه مزبور اوج حضور خدا در تمامی ابعاد وجودی انسان را بیان می‌فرماید. نکته‌ی مهم این که اگر میان انسانی و انسان دیگر چیزی حائل باشد، برای دستیابی به طرف دیگر، باید از حائل گذشت. بنابراین ژرفای آیه این است که خدا میان هر انسانی و خودش حائل است، پس وصول به خود ممکن نیست مگر پس از گذر از خدا؛ بنابراین خداشناسی عین خودشناسی است یا مقدم بر آن.

آیات پیش گفته، مراتب قرب خدا را نسبت به انسان بیان می‌کند؛ هر چند خداوند نسبت به ماسوا، بی‌نهایت نزدیک است، ولی این مراتب و مراحل را جهت فهم آدمی بیان نموده است. از آن‌جا که قرب خدا به بندگان مراحل دارد، نزدیکی انسان به خدا هم دارای مراتبی است. اما تنها چیزی که انسان برای تقرب در اختیار دارد، دعاست. انسان مالک هیچ نیست مگر دعا؛ تنها تضرع و نیایش است که مملوک انسان بوده، در اختیار اوست. حضرت امیر(ع) در دعای کمیل فرمود: «يَا سَرِيعُ الرُّضَا إِغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ». تنها سلاحی که انسان دارد، اکسیر اشک است. انسان با سلاح به جنگ دشمن می‌رود؛ تنها وسیله‌ای که بنده را در برابر شیطان مسلح می‌کند، گریه است. اشک و آه، بهترین جلوه‌ی خشوع و تضرع است؛ گریه انسان را تسلیم خدا می‌کند و تضرع و تسلیم، برای شیطان بسیار زجرآور است و برای خدا بسیار شیرین. دعا، ندای اهل بعید است؛ دعا اشارتی به بنده است که زمان تقرب است و خداوند، آدمیان و پریان را فقط برای عبادت و عبودیت آفرید. عصاره‌ی عبادت، دعاست. اگر خلقت انسان برای بندگی و نیایش است، باید به اقتضای خلقت

پاسخی شایسته داد. او دعای بنده‌اش را می‌شنود و درخواستش را برآورده می‌سازد. نیایش، وصول به رحمت بی‌کران الهی است.

به هر تقدیر، هدف از زندگی، قرب به خداست؛ آدمی به دنیا آمده تا از ماسوا غایب گردد، خانه دل را صیقل دهد و سر خویش را با خدا مانوس کند. قرب به یار، انسان را از هستی وابسته می‌رهاند؛ انس با دوست، آدمی را به معراج می‌برد و آتش عشق را در دل او شعله‌ور می‌کند؛ سالک عاشق، امیدوار به رحمت الهی بوده، تمنای وصال دارد. لذت باطنی، با طلوع نور محبوب حقیقی در اختیار مؤمن قرار می‌گیرد و انس با او، وحشت را از دل برده، حضور و عشق را به جای آن می‌نشانند.

حضرت امام سجاده (ع)، در فرازی به زیبایی تمام، هدف خلقت یعنی قرب را چنین

بیان می‌کند:

«تَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِمَا لَا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ ثُمَّ اتَّبَعْتُ ذَلِكَ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ وَ التَّدَلُّلِ وَ الْأِسْتِكَانَةِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ الثَّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ وَ شَفَعْتُهُ بِرَجَائِكَ الَّذِي قَلَّ مَا يَخِيبُ عَلَيْهِ رَاجِعًا؛ و به آنچه کسی جز با درخواست قرب و نزدیک شدن به آن به تو نزدیک نشود، طلب قرب و نزدیک شدن به درگاه تو نموده‌ام؛ سپس توبه و بازگشت به سوی تو و خواری و زاری در درگاه تو و گمان نیک به تو و اعتماد به آنچه نزد توست را در پی طلب قرب به تو قرار داده‌ام و امید به تو را، که هیچ‌گاه امیدوار به تو از آن نومید نمی‌گردد، همراه آن نموده‌ام.»

(صحیفه سجاده، دعای ۴۷)

حکایت مرد سالک، قصه دل‌نشین ایاز است. ماجرای او حکایتی شنیدنی دارد. سلطان محمود خادمان متعددی داشت، ولی به یکی از آنها، بیش از همه ارادت می‌ورزید. دیگران گله‌مند بودند؛ از این رو، سلطان محمود برنامه سفری ترتیب داد. در طول سفر، شترهای زیادی همراه خود برد اما در جهاز یکی از شتران، جواهر و گوهرهای فراوانی گذاشت و دستور داد تا زیر آن را پاره کنند به گونه‌ای که در طول مسیر، جواهرها یکی یکی می‌افتادند. در طول مسیر، تمام خادمان و سواران و پیادگان به یغمای جواهرهای سلطان محمود مشغول شدند جز یک نفر و آن کسی نبود جز ایاز. سلطان محمود، لحظه‌ای پشت سر خود را نگرست، کسی را ندید جز ایاز. از او پرسید: تو چرا به جمع جواهر نپرداختی؟ سعدی پاسخ ایاز را چنین زیبا و دل‌نشین به نظم درآورده است:

«من اندر قفای تو می‌تاختم
 ز خدمت به نعمت نپرداختم
 گر از دوست چشمت به احسان اوست
 تو در بند خویشی، نه در بند دوست
 خلاف طریقت بود، کاولیا
 تمناً کنند از خدا جز خدا»
 غور در بی‌کرانه آیات و روایات، نگاه زیبایی نسبت به مسئله شادی و سرور به ما می‌دهد. در صحیفه آسمانی، حداقل دو واژه در باب این رابطه قابل جست‌وجو است: یکی فرح و دیگری سرور.

۲-۱. فرح

در قرآن مجید، آیات متعددی درباره فرح وجود دارد و می‌توان آن‌ها را به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته اول، آیاتی است که معنایی منفی را درباره حالت فرح به دست می‌دهند. یکی از این آیات، ناظر به سنت «استدراج» است. وضعیت روحی و روانی بعضی انسان‌ها از این قرار است که هر گاه در سختی و دشواری قرار می‌گیرند، به حالت التماس و تضرع می‌افتند اما آنگاه که آن حادثه تلخ گذشت، نسیان و غفلت وجود آن‌ها را فراگرفته، سنگ‌دل می‌شوند. خداوند می‌فرماید: در این هنگام، من نعمت‌های دنیوی را به سوی آن‌ها روانه می‌کنم. چیزهایی نظیر ثروت، اولاد، تندرستی، رفاه، امنیت و توانمندی تا این‌که به آن‌ها حالت مستی دست دهد و وجودشان از «شادمانی دنیوی» لبریز گردد. چنین وضعیتی را قرآن «استدراج» می‌نامد؛ یعنی به تدریج و آهسته آهسته، بیشتر در مرداب غرق می‌شوند. خداوند می‌فرماید: درست در همین لحظه که به داشته‌های خود دل خوش داشته‌اند، آن داشته‌ها را می‌گیرم و وضعیت آن‌ها را کاملاً دگرگون می‌کنم؛ روز آن‌ها شب و شب آن‌ها تیره، و تیرگی آن‌ها فزونی می‌یابد تا این‌که به ناگاه تمامی داشته‌هایشان که با آن شاد و خوش بودند، از بین رفته به ناخوشی، غم و حسرت بدل می‌گردد (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۹۱). مطلب مذکور، در این آیه قابل مشاهده است: «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً؛ پس چون آنچه به آن‌ها تذکر داده شد، همه را فراموش نمودند، ما هم ابواب هر نعمت را به روی آن‌ها گشودیم تا به نعمتی که به آن‌ها داده شد شادمان و مغرور شدند، پس ناگاه آن‌ها را گرفتیم» (انعام / ۴۴). پیداست که در این آیه، «فرح» ارزش منفی دارد.

آیه دیگر، یکی از مصادیق آیه سابق را نشان می‌دهد. قارون از قوم موسی (ع) است و دارای گنج‌ها و توانمندی‌های فراوان بود اما در کنار داشته‌های خویش، حالت تکبر، ظلم و

استقلال طلبی نیز داشت. او به پول‌ها، قدرت‌ها و دانش خود می‌نازید و به آن‌ها اعتماد وافر داشت و بر این اساس، به تعبیر قرآن، حالت شادی، سرور و «فرح» داشت؛ اما مخاطب این تعبیر قرار گرفت که این گونه شاد نباش؛ زیرا «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ خدا هرگز مردم پرغرور و نشاط را دوست نمی‌دارد» (قصص / ۷۶).

فرح به معنای حالت شادمانی است که از دنیا و زخارف آن به دست آید. کسی که تعلق و وابستگی شدید به دنیا دارد و آخرت را فراموش کرده است، حالت فرح پیدا می‌کند (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۷۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۰۹، ص ۳۷۵). لذا معمولاً این وضعیت روحی با حالت تکبر، عجب و فخر فروشی قرین است (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱۹، ص ۱۶۷): «لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ به آنچه به شما رسد دلشاد نگردید؛ و خدا دوستدار هیچ متکبر خودستایی نیست» (حدید / ۲۳).

امام سجاده (ع) در فرازی، مضمون آیه مزبور را همراه با حمد خدا چنین بیان می‌کند: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ ... حَمْدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي حَتَّى لَا أَفْرَحُ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا؛ و بار خدایا مرا در هر حال به سپاس‌گزاری‌ات برگمار؛ تا به آنچه از دنیا به من داده‌ای شاد نگردم.» (صحیفه سجاده، دعای ۲۱)

لطیفه‌ای که در آیه مربوط به قارون وجود دارد این‌که قرآن، در ادامه او را ترغیب به برگزیدن آخرت می‌کند؛ در عین حال که به او توصیه می‌کند دنیا را هم فراموش نکند. یعنی دیدگاه قرآن جمع میان دنیا و آخرت است؛ قرآن به دنیاگرایی افراطی معتقد نیست و از سوی دیگر، آخرت‌گرایی افراطی را هم مجاز نمی‌داند؛ بلکه به تعادل و توازن معتقد بوده، از انسان می‌خواهد «دنیایی در جهت» داشته باشد؛ یعنی دنیای خویش را فراموش نکرده، بلکه از آن برای ابدیت خود بهره‌برگیرد و آبادانی این جهان را در راستای حیات ابدی خود قرار دهد. تعبیر زیبای قرآن چنین است: «وَأَحْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ؛ و تا توانی (به خلق) نیکی کن؛ چنان‌که خدا به تو نیکی و احسان کرده است» (قصص / ۷۷). خدا، از قارون و قارونیان می‌خواهد همانند او باشند. خدا داشته‌های بی‌پایانی دارد اما هرگز آن‌ها را برای خود نگه نمی‌دارد، بلکه به دیگران می‌دهد. اگر خدا شاد باشد، شادی‌اش در عطای اوست. خدا از آدمی می‌خواهد این‌گونه باشد. شادی واقعی انسان، در جمع‌آوری و نگه‌داری مال نیست، بلکه در بخشیدن آن است. ثروت واقعی، بخشیدن است نه نگه داشتن. اگر آدمی می‌دانست در بخشش چه لذت و شادمانی نهفته است،

هرگز چیزی را برای خود نگه نمی‌داشت. سر آن این است که با بخشش، انسان همانند خدا می‌شود؛ چه زیباست این سخن امیر مؤمنان (ع) که فرمود: «کسی شاد می‌شود که دیگران را شاد کند» (نهج البلاغه، حکمت ۲۵۷).

آیه دیگری که در دسته اول قرار می‌گیرد، به کسانی مربوط است که به رفتار زشت خویش دل خوش داشته‌اند و دوست دارند مورد ستایش قرار گیرند؛ اما نسبت به صفات مثبتی که در آن‌ها نیست، می‌فرماید: «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحْمَدُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسِبْنَهُمْ بِمَقَازَةِ مِنَ الْعَذَابِ وَالَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ ای پیغمبر، مپندار آنان که به کردار زشت خود شادمان‌اند و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده‌ای که عمل نمی‌کنند آن‌ها را ستایش کنند؛ البته گمان مبر که از عذاب خدا رهایی دارند، که آن‌ها را عذابی دردناک خواهد بود» (آل عمران/۱۸۸). در آیه مزبور، حالت شادی یا از چیزهایی است که واقعاً ندارند و توهم داشتن آن را دارند؛ یا این که از رفتاری است که واقعاً زشت و ناپسند است. قرآن این گونه شادمانی‌ها را مثبت نمی‌داند و آن را شایسته انسان الهی و آسمانی نمی‌داند.

قرآن کریم، در آیه‌ای دیگر به وضعیت روحی - روانی انسان‌ها اشاره می‌کند. اگر به انسان بعد از محنت و شدت و سختی نعمت داده شود، در این صورت، حالت روحی خاصی پیدا می‌کند و زبان حال او این است که سختی‌ها رفت و اکنون زمانه شادی است؛ در حالی که ممکن است این وضعیت «ابتلاء» باشد. لذا صرف رفاه بعد از شدت، شادی‌آور نیست، بلکه حالت شادمانی باید سمت و سوی الهی و آسمانی داشته باشد: «وَلَكِنَّ أَذْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لِيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ؛ و اگر آدمی را به نعمتی پس از محنتی رسانیم، گوید: دیگر روزگار زحمت و رنج من سرآمده، سرگرم شادمانی و تفاخر گردد» (هود/۱۰).

از مجموع آیاتی که در دسته اول قرار گرفتند، چنین به دست می‌آید که حالت شادی و سرور به صورت طبیعی در انسان‌ها یافت می‌شود. رهیافت عادی انسان‌ها این است که هر گاه به داشته‌ای یا امکاناتی دست می‌یابند، حالت فرح و لذت پیدا می‌کنند. از نظر قرآن، این گونه شادی‌ها هیچ ارزشی نداشته؛ بلکه ممکن است «استدراج» یا «ابتلاء» باشد. از سوی دیگر، کسانی که این گونه شاد می‌شوند از محبت خدا دورند و خداوند آن‌ها را دوست ندارد. لذا هر گونه شادمانی که از دنیا بوده یا نتیجه کردار زشت آدمی یا بر اثر نگاه استقلال‌ی به اسباب دنیوی باشد، از نظر خداوند مردود و بی‌ارزش است.

در رابطه با شادی که از نظر دالایی لاما هدف نهایی زندگی تلقی می‌شود، کلماتی آسمانی از امیر مؤمنان(ع) در دست است که گویا دالایی لاما، مخاطب ایشان بوده است. ایشان در یکی از نامه‌ها چنین فرموده است:

«فَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَفْرَحَ بِالشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لِيَصِيْبُهُ، فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نَلَتْ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغَ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءٍ غَيْظٍ وَكَمَنْ أَطْفَاءَ بَاطِلٍ أَوْ أَحْيَاءَ حَقٌّ وَ لِيَكُنْ سُرُورُكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ اسْفَكَ عَلَى مَا خَلَقْتَ وَ هَمُّكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ؛ همانا آدمی برای دست یافتن به چیزی شاد می‌شود که خواه یا ناخواه به او می‌رسد؛ و برای دست نیافتن به چیزی اندوهگین می‌شود که هیچ‌گاه به او نمی‌رسد. بنابراین، نکند بالاترین هدف تو در این دنیا رسیدن به لذتی یا فرو نشاندن خشمی [از طریق انتقام] باشد، بلکه باید هدفت خاموش کردن باطلی یا زنده کردن حقی باشد و باید شادی تو به خاطر آن چیزی باشد که پیشاپیش [به سرای آخرت] فرستاده‌ای و اندوهت برای آن چیزی باشد که به جا گذاشته‌ای و همه‌ا اهتمامت، آنچه پس از مرگ است باشد.» (نهج البلاغه، نامه ۶۶)

دسته دوم، آیاتی است که به شادی مثبت اشاره می‌کنند. آنگاه که خداوند کتاب خویش را فرو فرستاد، بعضی از این کتاب خرسند شدند و شادمانی وجودشان را فرا گرفت: «يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ؛ آن‌ها به سبب قرآن که بر تو نازل شد، خوشحال شدند» (رعد/۳۶). همچنین در آیه‌ای دیگر، یکی از ویژگی‌های متقین را این می‌داند که به فضل الهی دل خوش داشته و از بشارت‌های آسمانی شادمان می‌گردند: «فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ آنان به سبب فضل و رحمت خداوند شادمان‌اند» (آل عمران/۱۷۰). از این آیات به روشنی به دست می‌آید که شادمانی، در پاره‌ای از موارد مثبت و ارزشمند تلقی می‌شود. شادمانی از دنیا مطلوب نیست اما اگر شادی و خوشحالی جهت آسمانی و انسانی به خود گیرد، می‌تواند ارزشمند بوده، الهی محسوب گردد.

حضرت سجاد(ع) شادی را در دیدار خدا می‌بیند و خواهان شوق لقاء است: «اللَّهُمَّ ... وَ اجْعَلْ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتِي شَوْقاً إِلَى لِقَائِكَ؛ بار خدایا رغبت و خواسته‌ام را نسبت به آنچه نزد توست، شوق و دوستی دیدار خویش قرار بده.»

(صحیفه سجادیه، دعای ۵۴)

بر این اساس می‌توان گفت: شادمانی دو گونه است: شادمانی زشت و شادمانی زیبا؛ شادمانی منفی و شادمانی مثبت؛ و شادمانی سیاه و شادمانی سفید. شادی یکی از حالت‌های روحی و روانی انسان است و به خودی خود، بی‌رنگ است. اگر این حالت رنگ دنیا بگیرد، سیاه می‌شود و قلب آدمی را از نور تهی می‌کند؛ اما اگر این حالت رنگ آسمانی و رنگ خدا به خود بگیرد، شادی سفید و مثبت در اختیار انسان است و می‌توان با آن در این دنیا زندگی زیبا ساخت و در عین حال از حیات ابدی هم دور نگردید.

قرآن تعبیر دیگری نیز دارد و می‌گوید: شادی‌ها دو دسته‌اند: شادی‌های حق و شادی‌های ناحق. تمام آیاتی که شادی را پدیده‌ای منفی لحاظ می‌کنند، از نوع دوم است؛ اما اگر خرسندی و شادمانی بر اساس حق و در جهت حق باشد، خدا آن را می‌پسندد و برای انسان مفید و سودمند می‌داند: «ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ؛ این قهر و عذاب شما بدین سبب است که در دنیا، از پی تفریح باطل بودید» (غافر / ۷۵).

شادی بی‌ارزش و سیاه، محصول دنیاست. اگر انسان در این جهان، از داشته‌های دنیوی حالت سرور و شغف پیدا کند، این شادی پایدار و واقعی نیست؛ بلکه حالتی است که به زودی از بین خواهد رفت و جای خود را به اندوه و حسرت خواهد داد و هرگز نمی‌تواند به عمق وجود انسان دست یابد؛ ژرفای وجود آدمی و لایه‌های عمیق روح انسان فقط با یاد خدا شاد می‌شود. جالب است به توصیفی که حضرت امیر(ع) درباره دنیا می‌کندف نظری عمیق اندازیم و به نتیجه‌گیری امام(ع) نیک توجه کنیم:

«دنیا منزلگاهی است برای کوچ کردن، نه منزلی برای همیشه ماندن. دنیا خود را با غرور زینت داده و با زینت و زیبایی می‌فریبد. خانه‌ای است که نزد خدا بی‌مقدار است؛ زیرا حلال آن با حرام و خوبی آن با بدی و زندگی در آن با مرگ و شیرینی آن با تلخی‌ها درآمیخته است. خداوند آن را برای دوستانش انتخاب نکرد و در بخشیدن آن به دشمنانش دریغ نفرمود. خیر دنیا اندک و شر آن آماده و فراهم، آمده‌اش پراکنده و ملک آن غارت شده و آبادانی آن رو به ویرانی نهاده است. چه ارزشی دارد خانه‌ای که پایه‌های آن در حال فرو ریختن و عمر آن چو زاد و توشه پایان می‌پذیرد؟ و چه شادی دارد زندگانی که چونان مدت سفر به آخر می‌رسد؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳)

حضرت سید الساجدین (ع) از خداوند طلب نشاط و احساس خوشی و شادی می‌کند، اما توجه به جهت آن جالب است. امام (ع) نشاط و شادی را برای جلب رضایت خداوند می‌خواهد:

«... أَوْقْتُ الصَّحَّةَ الَّتِي هُنَاتِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ وَ نَشَطْتَنِي بِهَا لِإِبْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَلُوقَفَّتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ؛ ... آیا هنگام تندرستی که در آن روزی‌های پاکیزه‌ها را به من گوارا ساخته و برای درخواست خشنودی و احسانت، شادمانی بخشیده و با آن بر طاعت خویش توفیقم داده، توانیم کرده بودی؟» (صحیفه سجادیه، دعای ۱۵)

۲-۲. سرور

موارد کاربرد واژه «سرور» در قرآن اندک است. در آیه‌ای از سوره دهر به این نکته اشاره شده است که در قیامت، ابرار مقام بالایی دارند. ابرار کسانی هستند که به پیمان خود پای‌بندند؛ از آخرت در دل خویش هراس دارند و اهل اخلاص می‌باشند. در قیامت، آن‌ها به آفت و شری مبتلا نمی‌شوند و خداوند با سرور، بهجت و شادمانی با آن‌ها مواجه می‌شود (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۲۰، ص ۲۱۸). لذا سرور و شادی آن‌ها همراه با لقاء حق است: «وَلَقَاهُمْ نَضْرَةٌ وَسُرُورًا؛ و به آن‌ها روی خندان و دل‌شادان عطا نمود» (دهر / ۱۱). قرآن کریم، در موردی دو گونه سرور را در برابر هم قرار داده است: سرور اهل ایمان و سرور دنیاپرستان. کسانی که کتاب عمل آن‌ها در روز حساب به دست راست آن‌ها گذارده می‌شود؛ اهل بهشت‌اند و حساب آن‌ها سهل و آسان است؛ آن‌ها با حالت سرور به اهلشان رجوع می‌کنند: «وَيَتَقَلَّبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ و او بسوی خویشانش مسرور خواهد رفت» (انشقاق / ۹). سید الساجدین فرموده است که برخی، کارهای نیک و خوب انجام می‌دهند و لازم است در همین جهان، پاداش آن‌ها داده شود. یکی از پاداش‌های کار خوب، احساس خوش و شادی است که خداوند به انسان‌های پاک در دنیا می‌دهد:

«وَعَوْضُهُ مِنْ فَعْلِهِ عَوْضًا حَاضِرًا يَتَجَلَّلُ بِهِ نَفْعَ مَا قَدَّمَ وَ سُرُورًا مَا آتَىٰ بِهِ مِنْ فَضْلِكَ وَ أَعْدَدْتَ لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ؛ و عوض کارش را در دنیا عطا فرما که سود آنچه پیش از این انجام داده و شادی کاری که به جا آورده، به زودی دریابد.»

(صحیفه سجادیه، دعای ۱۱)

قرآن، بلافاصله به سرور سیاه و منفی نیز اشاره می‌کند. قرآن کریم ویژگی‌های کسانی را که کتاب عملشان پشت سر آنهاست؛ در صحنه قیامت فریاد و احسرتا سر می‌دهند؛ و به سمت دوزخ روان می‌شوند، برشمرده است؛ اولین ویژگی دوزخیان این است که در دنیا با اهلشان مسرور بودند: «إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا؛ او در میان کسانی بسیار مسرور بود» (انشقاق / ۱۳). این‌ها اهل دنیا هستند و اهل آن‌ها هم از دنیاست؛ لذا اهلیت و مناسبتی با نور و بهشت ندارند. دنیا نزد آن‌ها فرحناک است؛ دل‌هایشان مجذوب دنیا شده و بصیرت خویش را از دست داده‌اند؛ سرور آن‌ها دنیوی است و سرور و شادمانی دنیوی، حزنی اخروی برای آن‌ها در پی آورده است.

از مجموع آیات و احادیث پیش گفته، این نتیجه به دست می‌آید که شادی و خرسندی بر دو گونه است: شادی مثبت، سازنده، با ارزش، نورانی و سفید؛ یعنی انبساط خاطری که در راه رضایت خدا و دوری از دنیا باشد. یکی از بهترین نمونه‌های آن شادمانی، بخشندگی است؛ چنان‌که اگر انسانی غم دیگران را به دوش گیرد و به جان بخرد و کاری کند که دل آن‌ها شاد شود، او بهترین روش را برای شاد کردن خویش برگزیده است. اما نوع دیگر شادمانی، شادی منفی، مضر، بی‌ارزش، تاریک و سیاه است؛ یعنی لذتی که انسان با وابستگی و دل‌بستگی به دنیا حاصل می‌کند. شادمانی دنیوی سیاه است و شادمانی الهی روشن؛ و دقیقاً به همین دلیل است که مؤمن باید خوش‌رو باشد؛ زیرا او شادی درونی دیگران را هدف گرفته است. مؤمن گامی از خوددیت بیرون گذارده، انانیت خویش را در آستان رضایت حق سر می‌برد. او، با خوش‌رویی، تبسم و لبخند، شادمانی را به دیگران هدیه می‌دهد و خود نیز از این ره‌گذر به شادی واقعی می‌رسد:

«هر کسی به فریاد برادر غم‌زده و تنگ‌دستش برسد و اندوهش را بزداید، به سبب این کار، نزد خداوند هفتاد و دو رحمت الهی منظور شود که یکی از آن‌ها را در همین دنیا، برای بهبودی معیشتش به او دهند و شاد شود؛ و بقیه برای قیامتش ذخیره شود.» (صدوق، ۱۴۱۶، ص ۱۷۹)

مسئله شادی از دیدگاه قرآن و اسلام را از زاویه دیگری هم می‌توان نگریست. شاد بودن، یکی از نیازهای اساسی انسان است و دین، هرگز با آن مخالفتی ندارد. اگر هم مخالفتی باشد، نسبت به بعضی از مصداق‌ها و انواع شادی‌هاست. اگر این پرسش مهم را

پیش روی اسلام قرار دهیم که آیا انسان باید در دنیا جدی باشد یا خوش گذران؟ پاسخ اسلام، گزینه اول است. در قرآن، آیات متعددی یافت می‌شود که بیهوده نبودن خلقت آسمان‌ها و زمین را تعلیم می‌دهند (ص / ۲۷)؛ خداوند آسمان‌ها و زمین را به منظور بازی (لعب) نیافرید (دخان / ۳۸)؛ خداوند حق است و آفرینش آسمان‌ها و زمین از سوی او بر حق است (احقاف / ۲). از سوی دیگر، خداوند انسان‌ها را مخاطب قرار داده، به آن‌ها می‌گوید: خلقت شما هم بیهوده نیست (مؤمنون / ۱۱۵).

بر اساس جهان‌بینی قرآنی، آفرینش جهان و نیز خلقت انسان بیهوده نیست؛ خلقت دارای هدف است و انسان نیز هدفمند است. اگر انسان به صحنه دنیا آمده است تا به هدف و غایتی دست یابد، باید از تمام توان و نیروی خویش بهره گیرد و از تمامی شرایطی که در این جهان در اختیار اوست، کمال بهره را ببرد تا خود را به هدف نهایی و شایسته نزدیک و نزدیک‌تر کند. نیل به این هدف، تنها با جدیت و استفاده از تمامی امکانات و پشتکار فراوان ممکن و میسر است، لذا انسان موفق در این جهان، انسانی هدفمند است؛ و انسان هدفمند نیز انسانی جدی است. این سخن بدین معناست که انسان مؤمن، هرگز به دنبال بیهودگی، خوش گذرانی و هرزگی نیست. جدیت، هرگز به معنای عبوس بودن، تند خود بودن و ترش‌رو بودن نیست؛ چنان‌که جدیت نقطه مقابل شوخ طبعی و خوش‌رویی هم نیست. انسان مؤمن می‌کوشد در عین حالی که کاملاً جدی است؛ خوش برخورد، خوش مشرب، شوخ طبع و بزله‌گو باشد؛ او هرگز نشاط و شادمانی را نفی نمی‌کند. البته تشخیص میان بیهودگی و شوخ طبعی دشوار است. سالک مؤمن هرگز افسرده نیست؛ رخوت، کسالت، بی‌حالی، بی‌نشاطی و سرد مزاجی با ایمان سرسازش ندارد. لازمه ایمان، طراوت و نشاط است. انسان مؤمن، پرتحرک، پویا و پرتلاش است. مؤمن، خود را همیشه در محضر خداوند رحیم و سبب‌ساز می‌داند و اگر در موردی از جانب او سبب‌سوزی صورت گرفت، از آن یأس به دل نمی‌گیرد؛ زیرا یقین دارد در عمق این ناکامی و در باطن این سبب‌سوزی، شرایطی بهتر و سبب‌سازی بالاتری در انتظار اوست. سختی‌ها برای او رنج‌آور نیست، او، شادمانی را به صورت زیبایی با شاداند درآمیخته است. بنابراین آنچه دین از انسان مؤمن می‌خواهد، جدیت، پشتکار، تلاش، پویایی، نشاط، سرزندگی، کامیابی و رضایت است. دین، از انسان سرد و بی‌روح، انسانی متعالی و پرنشاط می‌سازد. سخت‌کوشی و نشاط از ویژگی‌های انسان

مؤمن است. اگر در دین مخالفتی باشد، تنها با برخی از مصادیق شادی است که در واقع، چیزی جز هرزگی و لودگی نیست.

۳. «شادی» از دیدگاه ابن‌سینا

متفکران و عارفان، از زوایای مختلف، ابعاد مسئله شادی و غم را واکاوی کرده‌اند. پرداختن به تمامی آن‌ها مجالی مستقل می‌طلبد، اما در این جا به یک نمونه بسنده می‌کنیم. ابن‌سینا، در حیات علمی دوم خویش که کاملاً رنگ اشراق و عرفان دارد، آثاری پدید آورد که در میان آن‌ها، سه نمط آخر «اشارات و تنبیهات» شاهکار است. ابن‌اندیشمند سترگ و یگانه روزگار، عرفان را با «بهجت و سرور» آغاز می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، صص ۳۳۴-۳۴۳). بدین منظور، نخست به مسئله «لذت» و ابعاد آن می‌پردازد. لذت از نظر بوعلی قابل تعریف است؛ چنان‌که نقطه مقابل آن یعنی «الم» را نیز تعریف کرده است. ماهیت لذت دارای سه عنصر است؛ عنصر اول این‌که لذت نوعی ادراک و شعور است؛ دوم این‌که لازم است مدرک، به کمال و خیر خود دست یابد؛ عنصر سوم که در حقیقت لذت دخالت دارد این است که دریافت‌کننده لذت، مبراً از ضد باشد و مانعی برای لذت بردن وجود نداشته باشد. پس هر گاه موجودی با شعور، به امری که از نظر او کمال یا خیر محسوب می‌شود نائل گردد و به هنگام وصول و نیل، آن را ادراک نماید و نیز حصول این ادراک با مانعی همراه نباشد، در این صورت، حالتی برای نفس پدید می‌آید که به آن لذت گویند.

در مقابل لذت، الم یا درد قرار می‌گیرد. الم هم حالتی است نفسانی که به هنگام وصول به چیزی که برای مدرک آفت یا شر محسوب می‌شود، به دست می‌آید؛ مشروط به این‌که در این هنگام ادراک هم وجود داشته باشد و از سوی دیگر مانعی در کار نباشد. مثلاً اگر انسان منظره زیبایی مشاهده کرد و به دنبال آن، لذتی در نفس او پدید آمد، بدین خاطر است که این منظره زیبا با نفس سازگاری و ملائمت دارد. در این لحظه، انسان به این پدیده مطلوب نائل شده است، همچنین آن را دریافت کرده، ادراک نموده است و از سوی دیگر، در این هنگام مانعی هم وجود ندارد. اگر در این هنگام خبر ناگواری به انسان داده می‌شد، چه بسا با وجود همان شرایط، لذتی حاصل نمی‌شد؛ زیرا مانعی پدید آمده بود.

لذت و شادی، دو یار دیرین و دو همراه همیشگی‌اند. هرگاه لذتی پدید آید، حالت انبساط درونی یا شادمانی هم تحقق می‌یابد؛ و هر گاه موجود زنده، از جمله انسان، با شر و آفتی روبه‌رو گردد، الم یا درد و به دنبال آن غم و اندوه هم یار او خواهد شد. لذت به

دو عامل اساسی مرتبط است: یکی ادراک کمال و دیگری نیل به آن؛ پیداست که هر چه کمال و خیر و نیز ادراک آن بالاتر و رفیع‌تر باشد، لذت و شادی بیشتری هم پدید خواهد آمد؛ به عبارت دیگر، لذت و شادمانی درجات و مراتب دارد.

در این جا پرسشی خودنمایی می‌کند و آن این‌که بالاترین شادی کجاست و کدام موجود شادترین است؟ بوعلی به این سؤال، پاسخی تاریخی می‌دهد. او معتقد است بزرگ‌ترین شادی‌ها نزد خداست و خداوند، شادترین موجودات در جهان هستی است؛ زیرا بیشترین کمالات نزد اوست و بالاترین ادراکات هم برای اوست. در جهان هستی، موجودی از او کامل‌تر نیست؛ در او هیچ نقص و عیبی راه ندارد؛ کاستی و نیستی، سرچشمه دردها و رنج‌هاست که او از آن‌ها بری است؛ لذا شائق‌ترین، با ابتهاج‌ترین، شادمانه‌ترین و عاشق‌ترین موجود در جهان هستی خداست (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، ص ۳۵۹). از آن جا که او اولین موجود شاد است، تنها راه شادی انسان نزدیکی به اوست؛ لذا تنها راه کسب شادی واقعی، یافتن راهی برای تقرّب به اوست. به عبارت دیگر، هر کس به او نزدیک‌تر باشد، شادتر است؛ و هر کس از او دورتر باشد، غمگین‌تر است. بر این اساس، می‌توان گفت اولیاء و مقربین الهی شوق و شادی وصف‌ناپذیری دارند.

عرفان و سلوک راهکاری است برای نزدیکی به یار و هر کس دنبال او باشد، وجد و جذبه‌ای عمیق در ژرفای وجود او پدید می‌آید. البته هدف عرفان، کسب جذبه و شادمانی نیست؛ بلکه عارف فقط به دنبال اوست. به تعبیر بوعلی، کسی که از عرفان غیر او را طلب کند، مشرک است و عارف حقیقی نیست.

«من اثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان کانه لایجده بل یجد

المعروف به فقد خاض لجة العرفان.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، ص ۳۹۰)

ابن‌سینا، در نمط نهم «اشارات»، به توصیف عرفان و عارف می‌پردازد (ابن‌سینا، ۱۴۰۳، صص ۳۷۸-۳۸۸). او، اولین قدم سلوک را اراده می‌داند و اراده، یقین و رغبتی است که سرّ انسان را به عالم قدس و جبروت متوجه می‌سازد. اراده، اولین مرحله حرکت سلوکی است. آنگاه که اراده و مجاهدت در انسان پایدار شد، خلسه‌ها و ربایش‌هایی از مشاهده نور حق به انسان دست می‌دهد؛ از آسمان حقیقت برق‌هایی می‌درخشد؛ و وجد و نشاط پرده‌های غفلت را از پیش چشمان سالک برداشته، وجود او را غرق نور و بهجت می‌کند. در این لحظه، قرار و آرامش فرا می‌رسد. انس و الفت که در آغاز تابشی ضعیف داشت، به شب‌های

روشن بدل می‌شود؛ به گونه‌ای که سالک به حیرت می‌افتد. وقتی سالک به این حدّ از حضور رسید، در معرفت الهی غرق گشته، به جهان راستین دست می‌یابد. در این هنگام، درونش آینه گشته، آینه‌ای رو به یار دلنشین که با آن، نظری به حقّ می‌کند و با این نگاه، به اشیاء می‌نگرد؛ سالک از خود غایب گشته، هیچ گونه اشتغالی به غیر حقّ ندارد. او، درون خویش را با اقبال و اخلاص آراسته می‌کند، سرور وجود حقّ می‌شود و تمام نگاه خویش را به او دوخته، تنها به او خیره می‌شود. در این لحظه، وصال حاصل شده است.

ابن سینا سالک یا عارف را چنین به وصف می‌کشد: «العارف هشّ بشّ بسّام» (ابن سینا، ۱۴۰۳، ص ۳۹۱). از نظر او، اساساً عارف کسی است که گشاده‌رو، خوش برخورد و خندان باشد؛ و چرا این گونه نباشد؟! کسی که به منبع شادمانی و سرور دست یافته و به هر چیز می‌نگرد، جمال او را می‌بیند، او باید شاد و سرور باشد.

حاصل آن‌که سرچشمه شادی و سرور خداست و شادترین موجود در جهان هستی اوست؛ لذا کسب بهجت و سرور واقعی تنها از طریق رفتن به سوی او و حرکت در راه او ممکن است. تردیدی نیست که اگر راهی به او نرسد، به شادی راستین ختم نمی‌شود. مسلکی، عرفان نام دارد که راهی برای نیل به او پیش روی انسان بگذارد و از این طریق، بهجتی دلنشین و سروری راستین به انسان عطا کند؛ هر چیزی جز این باشد، عرفان ناست و هر کس جز این گوید، عارف ناست.

۴. «غم» و «اندوه» از نظر قرآن و صحیفه سجاده

در این جا مناسب است از منظر اسلامی، نگاهی به مسئله غم و اندوه بیفکنیم. اصولاً حزن از نظر قرآن امر پسندیده‌ای نیست و تنها در یک مورد، اندوه پسندیده وجود دارد. به نمونه‌هایی از آیات توجه می‌کنیم.

آن زمان که کافران، رسول خدا (ص) را آزار دادند و ایشان را از مکه بیرون راندند، ایشان با همراهشان به غار پناه بردند. فردی که با ایشان در غار بود گویا ترسید، رسول خدا (ص) او را چنین تسکین داد: «إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ؛ رسول خدا به همراه خود گفت: اندوهگین مباش که خداوند با ماست؛ پس خدا سکینه‌اش را بر او نازل کرد» (توبه / ۴۰). از این آیه، نکته لطیفی به دست می‌آید و آن این‌که اگر کسی در مسیر خدا باشد، خدا با اوست و هر که خدا با او باشد، حزن و اندوهی نخواهد داشت؛ لذا همراهی خدا، سوزنده حزن است و غم‌ها را از دل‌ها می‌برد.

در آیات متعددی، حزن و اندوه از بعضی انسان‌ها برداشته شده است: کسی که هدایت الهی را بپذیرد، بیم و اندوه ندارد (بقره / ۳۸)؛ کسی که اهل ایمان و عمل صالح است، بیم و اندوه ندارد (بقره / ۶۲)؛ کسی که اهل تسلیم، رضا و احسان باشد، خوف و حزن نخواهد داشت (بقره / ۱۱۳)؛ آنان که اهل گذشت و بخشش‌اند، بیم‌ناک و اندوه‌ناک نمی‌گردند (بقره / ۲۶۲-۲۷۴)؛ هر کس اهل نماز و زکات است، بیم و حزن در او راه ندارد (بقره / ۳۷۷)؛ کسی که اهل اصلاح باشد، خوف و حزن او را فرا نگیرد (انعام / ۴۸)؛ استقامت و پایداری بر حق، خوف و اندوه را از انسان می‌برد (احقاف / ۱۳)؛ و اولیای الهی بیم و اندوه ندارند (یونس / ۶۲).

روایات نیز مطلب مذکور را تأیید می‌کنند: عیسی مسیح (ع) فرمود: «کسی که اندوه بسیار خورد، تنی بیمار داشته باشد»؛ امیر مؤمنان (ع) هم فرمود: «الغمّ مرض النفس؛ اندوه، بیماری روان است». مضمونی زیبا و جذاب نیز از حضرت علی (ع) نقل شده است:

«من استغفر شغفها ملأت قلبه أشجاناً لمن رقص علی سويداء قلبه كرقيص الذبّدة علی اعراض المدرج همّ يحزنه و همّ يشغله كذلك حتى يؤخذ بكظمه؛ آن‌که جامه شیفتگی به دنیا را بر تن کند، جانش پر از غم‌هایی شود که بر میانه دلش برقص‌اند، همچون رقصیدن کف و خاشاک سیلاب، هنگام گذر از پیچ و درّه‌ها. خواهشی اندوه‌گینش می‌کند و خواهشی دیگر سرگرمش می‌سازد و چنین است تا سرانجام راه نفسش می‌گیرد [و می‌میرد]». (حرّانی، ۱۴۰۴، ص ۲۲۱)

امام سجاده (ع) مواردی از غم و اندوه را نام می‌برد و از خداوند، رهایی از آن‌ها را درخواست می‌کند؛ نظیر اندوه جان دادن و تنهایی در دنیا و آخرت.

«وَنَجِّنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شِدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ؛ ما را روز رستاخیز، از هر اندوهی و از ترس‌های سخت روز قیامت نجات ده.»

(صحیفه سجاده، دعای ۴۲)

«وَتُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ النَّفْسِ مِنْ أَبْدَانِهَا؛ و هر اندوهی را که به هنگام بیرون شدن جان‌ها از تن‌ها روی می‌دهد، بر آن‌ها آسان کن.»

(صحیفه سجاده، دعای ۴)

«وَهَوْنٌ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرَبِّ السَّيَاقِ؛ به وسیله قرآن، هنگام مرگ، اندوه جان کنون را بر ما آسان فرما.» (صحیفه سجادیه، دعای ۴۲)
«وَأَجْرُهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ وَأَنْسَهُ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَالْوَالِدِ؛ او را از اندوه تنهایی برهان، و یاد زن و فرزند را فراموشش ساز.» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۷)
حضرت سید الساجدین(ع)، اندوه را از خدا و رهایی از آن را فقط به دست با کفایت او می‌داند؛ زیرا خلاصی از حالتی، تنها به دست کسی است که آن حالت را داده است:
«يَا فَارِجَ الْهَمِّ وَكَاشِفَ الْغَمِّ؛ ای بردارنده غم و دور کننده اندوه»
(صحیفه سجادیه، دعای ۵۴)

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب پیش گفته به دست می‌آید که خداباوری، با غم رابطه‌ای ندارد؛ تقوا و ایمان با غم ناسازگار است؛ بخشش و گذشت، اندوه را می‌راند؛ اولیای الهی غم را پشت سر گذاشته و با آن وداع کرده‌اند؛ کسی که خدا گفت و بر این گفته خویش پایدار ماند، بی‌حزن می‌شود. بنابراین به عنوان یک قاعده، حزن و اندوه امری پسندیده محسوب نمی‌شود و به جای آن، باید به سمت عرفان، سلوک، نشاط، تلاش، پویایی، شادمانی و کامیابی رفت.

در عین حال حزن ممدوح هم وجود دارد؛ لذا در باب غم و اندوه می‌توان گفت که غم دو گونه است: مذموم و ممدوح. البته قاعده در باب غم آن است که پسندیده نیست، ولی در چندین مورد مشخص، حزن درونی می‌تواند سودمند و کارساز باشد. یکی از آن‌ها اندوهی است که با یاد مرگ پدید می‌آید.

اگر انسان به این معرفت ناب دست یابد که دنیا ناپایدار و گذراست و هر لحظه، مرگ در کمین است، حزنی عمیق وجود انسان را فرا می‌گیرد؛ و این حالت سبب می‌شود انسان بر تلاش خود بیفزاید تا آینده‌ای آبادتر داشته باشد.

نمونه دیگر، اندوهی است که به قلب عارف وارد می‌شود:

«الْحُزْنُ مِنْ شُعَارِ الْعَارِفِينَ لِكَثْرَةِ وَاِرْدَاتِ الْغَيْبِ عَلَى سَرَائِرِهِمْ.» (مصباح الشریعه، ص ۵۰۵)

حزن همچون جامه‌ای بر تن عارف است؛ زیرا مشاهدات و مکاشفات که به قلب عارف وارد می‌شوند، او را با حقایق آشنا کرده و اندوهی عمیق درون او را فرا می‌گیرد؛ لذا حزن ملازم عرفان است. البته در مباحث پیشین گفته شد که عرفان و شادی، ملازم و

همراه یکدیگرند. این دو مطلب با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا حزن عارف از جایی است و شادی او از جای دیگر. عارف را دو دیده است؛ با دیده‌ای حضور جمال حق را می‌بیند، لذا شاد می‌شود؛ و با دیده‌ای دیگر جلال او و حقایق عالم هستی را می‌نگرد، لذا غمگین می‌گردد.

نمونه سوم قلب‌های حزین، دل‌های شکسته است. از رسول خدا (ص) پرسیدند: خدا کجاست؟ فرمود: «عند المُنكسرة قلوبهم؛ نزد شکسته‌دلان» (مجلسی، ۱۳۷۳، ج ۷۳، ص ۱۵۷). آنگاه که انسان به ضعف، کاستی و ذلت خویش واقف گردد، بیچارگی خویش را دریابد، دل شکسته می‌شود و در این لحظه، قلبی محزون می‌یابد. کسی که به دنبال خداست، می‌تواند او را در این لحظه بیابد.

نمونه‌ای دیگر از اندوه پسندیده، حزنی است که از فراق دوست به سالک دست می‌دهد. هر گاه سالک به سمت او حرکت کند و پا جای پای فرشتگان و مقربان نهد، خود را مبتلا به فراق می‌بیند؛ خلئی روحی در او پدید آمده، احساس فراق می‌کند. این احساس فراق، اندوهی سبز و خرم به عارف می‌دهد.

حاصل آن‌که شادی و غم، بر اساس دو اسم الهی شکل می‌گیرند؛ یکی جلوه جمال است و دیگری تجلی جلال. آنگاه که جمال و حسن او درمی‌رسد، شادی و نشاط در پی می‌آید؛ و آنگاه که جلال، سطوت و عظمت و قهرش جلوه‌گر می‌شود، حزن و اندوه اجتناب‌ناپذیر است. اما آنچه در اسمای خداوند اصل است، جمال می‌باشد: «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»؛ لذا قانون و قاعده، شادی و شادمانی است و لازمه عرفان راستین، رضایت و کامیابی. اگر هم در موردی حزن پسندیده مطرح شده، حزن، ملازم جلال و اندوه، قرین فراق است. از سوی دیگر، به دست آمد که شادمانه زیستن، راهی انحصاری دارد و آن رفتن به سوی اوست. اسلام دین تعادل است و اعتدال به عنوان یک اصل دینی، جایگاه مهمی دارد؛ لذا به همان اندازه که شادی افراطی که همان هرزگی است، مردود اعلام شده، نقطه مقابل آن یعنی اندوه بی‌جهت و بی‌اساس نیز محکوم شده است. در این میان، مهم‌ترین نکته این است که شادی هدف نیست؛ بلکه هدف نزدیکی به خدا و بودن در کنار اوست.

از زاویه دیگر نیز می‌توان به مسئله اندوه نظر کرد. روان‌شناسان نسبت به مسئله غم و گریستن دیدگاه جالبی دارند؛ آن‌ها معتقدند این احساس عاطفی، در بسیاری از موارد می‌تواند کارکرد مثبتی داشته باشد (کاتلر، ۱۳۷۹، صص ۳۱-۴۷). تحقیقاتی که در

بیوشیمی، عصب‌شناسی و پزشکی صورت گرفته، مدارک مستدلی به دست داده که نشان می‌دهد گریستن و حزن بودن، یکی از کارکردهای مهم بشری است. سرکوب این حالت باعث اختلال در آرامش ذهن و روابط دوستانه میان افراد می‌شود؛ و نیز می‌تواند برای تندرستی انسان زیان‌آور باشد.

از سوی دیگر، اندوه و سرشک اشک انسان را به سمت صداقت پیش می‌برد. در این حالت، انسان‌ها به شیوه‌ای مؤثرتر و قدرتی بیشتر و صادقانه‌تر پیام می‌دهند و طبعاً تأثیرگذاری آن‌ها بیشتر خواهد شد. همچنین زبان حال حزن و ناله، تجدید حس حضور خاطره‌هاست. این خاطره‌ها گر چه تلخ باشند، در ذهن انسان جاودانه خواهند شد؛ و ضمن این‌که انسان را احساسی و عاطفی نگه می‌دارند، سبب می‌شوند او تجربه‌های تلخ و ناکامی‌های خویش را تکرار نکند.

کارکرد دیگر این احساس عاطفی این است که به انسان، احساس شرم می‌دهد. به دنبال حالت هیجانی حزن، شرمساری، درماندگی و احساس عجز شدید پدید می‌آید؛ و رشد و تعالی انسان، از چنین احساس‌های مثبتی آغاز می‌شود.

کتابنامه

قرآن کریم

صحیفه سجاده

ابن سینا (۱۴۰۳)، *الاشارات و الاتنبیهات*، قم: دفتر نشر کتاب.

الامام الصادق، جعفر بن محمد [منسوب] (بی‌تا)، *مصباح الشریعة*، قم: انتشارات بوستان کتاب.

حرآنی، حسن به علی (۱۴۰۴)، *تحف العقول*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

دالایی لاما (۱۳۸۱)، *زندگی در راهی بهتر*، ترجمه فرامرز جواهری‌نیا، تهران: نشر ماهی.

دالایی لاما (۱۳۸۲-الف)، *کتاب کوچک عقل و خرد*، ترجمه محمدرضا آل یاسین، تهران: نشر هامون.

دالایی لاما (۱۳۸۲-ب)، *هنر شادزیستن*، ترجمه شهناز انوشیروانی، تهران: نشر رسا.

دالایی لاما (۱۳۸۴-الف)، *کتاب خرد*، ترجمه میترا کیوان‌مهر، تهران: نشر علم.

دالایی لاما (۱۳۸۴-ب)، *کتاب عشق و همدردی*، ترجمه میترا کیوان‌مهر، تهران: نشر علم.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۰۹)، *المفردات فی غریب القرآن*، قم: اسماعیلیان.

صدوق، ابوجعفر (۱۴۱۶)، *التوحید*، تهران: مؤسسه الطباعة و النشر.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۰۴)، *المیزان*، قم: مؤسسه الاعلمی، ۲۰ ج.

قشیری، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

کاتلر، ریچارد (۱۳۷۹)، شہامت، ترجمه شیرین شریفیان، تهران: نشر آوین.

مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۳)، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۷۳.